



سرخیوست! برایم بخوان

گردآوری هنس جونز ترجمه خسرو شهریاری



کتابخانه «به سوی آینده»

از مجموعه آیش

سرخپوست! برایم بخوان

گردآوری هتی جونز
ترجمه خسرو شهریاری

برای گروههای سنی «د» و «ه»



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

● سرخپوست برایم بخوان

● ترجمه خسرو شهرناری

● زیر نظر شوای شعر

○ صفحه آرائی منیژه ونکی

○ چاپ اول، خرداد ۱۳۶۹ ○ تعداد ۵۰,۰۰۰ نسخه ○ چاپ

© کلیه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان استاد مطهری، خیابان فجر، شماره ۳۷

تلفن مرکز پخش ۸۲۶۳۲۸

«پدرم بالحنی آرام و ملایم با من سخن می گفت. انگار نسیمی که از جنگل بگذرد یا جریان آرام آبی در بستر رودخانه ایش در سایه خنک جنگلی یک روز تابستان. «آرام و ملایم»، این گونه است که مردم ما همیشه با کودکان سخن می گویند. کودک می اندیشد که رویا می بیند. هرگز، اما، آن چه گفته شده فراموش نمی کند.»

آن چه در این دفتر گردآوری شده لالایی ها، سروده ها و ترانه های مردمی ست که به این گونه با کودکانشان سخن می گویند، صدها سال این لالایی ها و ترانه ها را برای فرزندانشان خوانده اند و نسل پشت نسل خود را در آنها باز گفته اند؛ سرخپوستان آمریکای شمالی:

این دوست!

اسب من

به هنگام تاختن

پرواز می کند؛ انگار پرنده ای ست.

شعر سرخپوست شعر و ضرباهنگ است و سرود و حرکت. قومی که سخنش همچون پیچ پیچ جنگلی همیشه زنده یا گذرنجواگر رودخانه در سایه روشن جنگلی اش در شعر و حرکت، با سکوت به رقابت برمی خیزد:

آن گاه که روزروزی ابری ست،

تندربه آرامی می خروشد؛
و باران به نرمی بر کومه ضرب می گیرد.
چه خوش است و دل انگیز،
خفتن!

راستی این چنین نیست؟
سرخپوستان با زندگی تنگاتنگ با طبیعت، هر آن چه در طبیعت
بود خوب می شناختند. گردش خورشید را در پهنه آسمان درک
می کردند و پایدارترین مفهوم شعرهاشان را ستایش از طبیعتی این
گونه شکل می داد:

من، اینک، من
مرا بنگر
طلوع کنان به من می گفت
من ماهم
مرا بنگر.

حالت کلی سروده ها، روشنی، دقت و عمقی ست که هر
شنونده ای را به برداشت شخصی از آن، با خود همراه می کند.
این شعرها، سروده ها و ترانه هایی گونه گونند: نیایشها، داستانهای
کوتاه، لالایی ها و سرود جنگ.
در این سروده ها و ترانه ها است که سرخپوست از غم و شادیهایش از
حس و دریافتش درباره جهان سخن می گوید و می سراید:
بر کناره جهان،

سپیده در کار دمیدن است.

درختان سرفراز می درخشند.

خوش دارم من این را،

سپیده در کار دمیدن است.

پیش از هر چیز، سرخپوست درباره آفرینش به شگفتی اندیشیده و

در ترانه هایش از روزهای خوش زندگی قبیله ای سخن می گوید: از
بامدادان روشن، از روزهای بارانی، از بهار، از تابستان، از رویش
جنگل و از پرواز سنجاقکها یا گریختن آهویی تازان. و احساسش
را می سراید. و اینها همه را می ستاید و به مردان دلاورش که با
پری از عقاب به نشانه دلیری خود را آراسته اند می بالد و می خواند:

پر عقابی می بینم

دلاوری به چنگ آورده ام.

بخشی از ترانه های این دفتر گویای رنجهای سرخپوستان از
سفیدهاست. آنها از سادگی و خوش باوریشان شکوه می کنند که
با سفیدها به مهرمدارا کردند؛ و آنگاه سفیدهای وحشی بر آنها
هجوم آوردند و...

زنان قبیله «سو»

شیون کنان خم و راست می شوند

همچنان که مردان زخمیشان را

گرد می آورند.

به سوی ما باز می گردد

و چه طینی دارد

هیق هیق گریه شان.

برای درک این سروده ها، البته باید پاره ای از سنتها و آداب
سرخپوستان را دریافت. برای مثال آن جا که می سراید:

«بوفالوی دلیر»

منم

در راه

هی... های... هی ی...

... سروده ای ست برای سرخپوست دلاوری با نام «بوفالوی دلیر».

«شبنمی از قطره باران» یا «ستاره کوهستان» همه نامهایی ست

ترکیبی از طبیعت که بر روی خود می گذاشتند. یا آن جا که
می خواندند:

بر نسیم شناورند

پره‌ای من

هی یه!

... اشاره‌ای ست بر پر عقاب که نشانه دلیری بود و به آن
می بالیدند و چنین دلیری که با اسب می تاخت پره‌ایش بر نسیم
شناور بودند یا اشاره‌هایی مانند «جغد کوچک» که منظور خورشید
است. دریافت این نکته‌ها و تأملی بر آنها می تواند ما را به درک
مفهوم سروده‌ها یاری رساند. و حرف آخر این که برای ما این
ترانه‌ها گویای بخشی از تاریخ مردمی است، هست و نیست برباد
داده که هنوز خود را نیاخته‌اند که به بودن و ماندن ایمان دارند و از
بودن به شدن:

بانگی سرمی دهم

صدای مرا بشنو

سرزمین

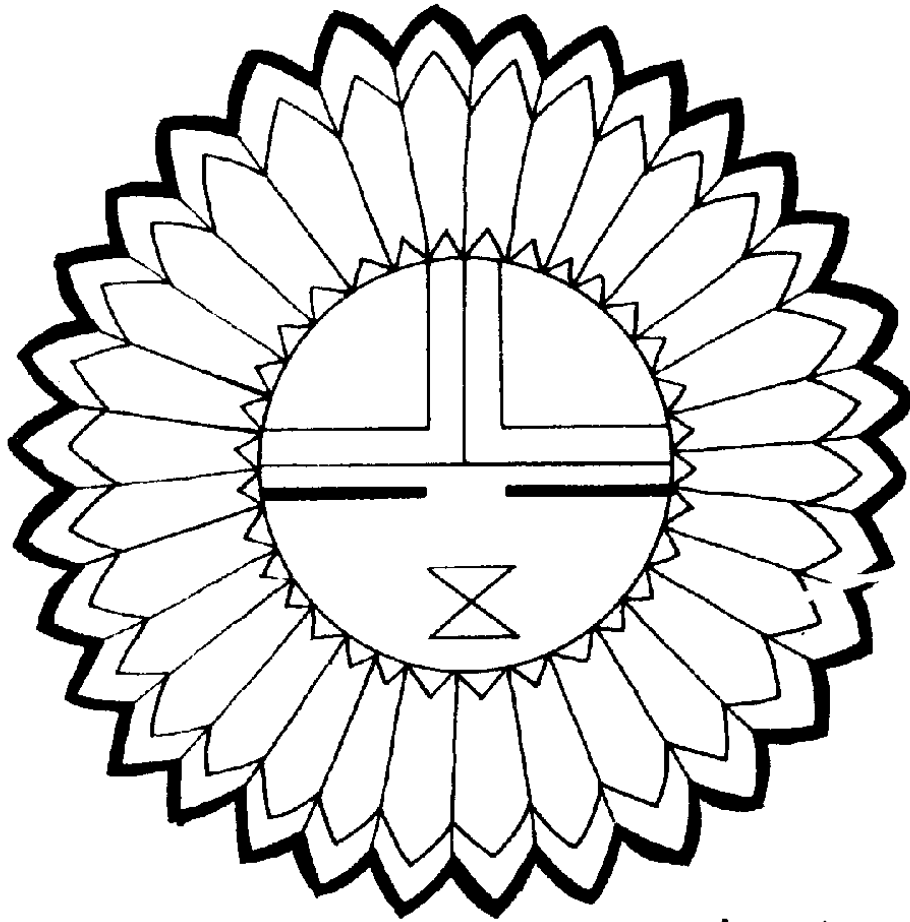
سرتاسر

بانگی سرمی دهم

بشنو

من زنده خواهم ماند.

خسرو شهریاری



خورشید من!

ستارهٔ سحری من!

این کودک را یاری ده تا مردی شود.

«شبنمی از قطرهٔ باران» می خوانمش!

«ستارهٔ کوهستان» می خوانمش!

از قبیلهٔ «توا»

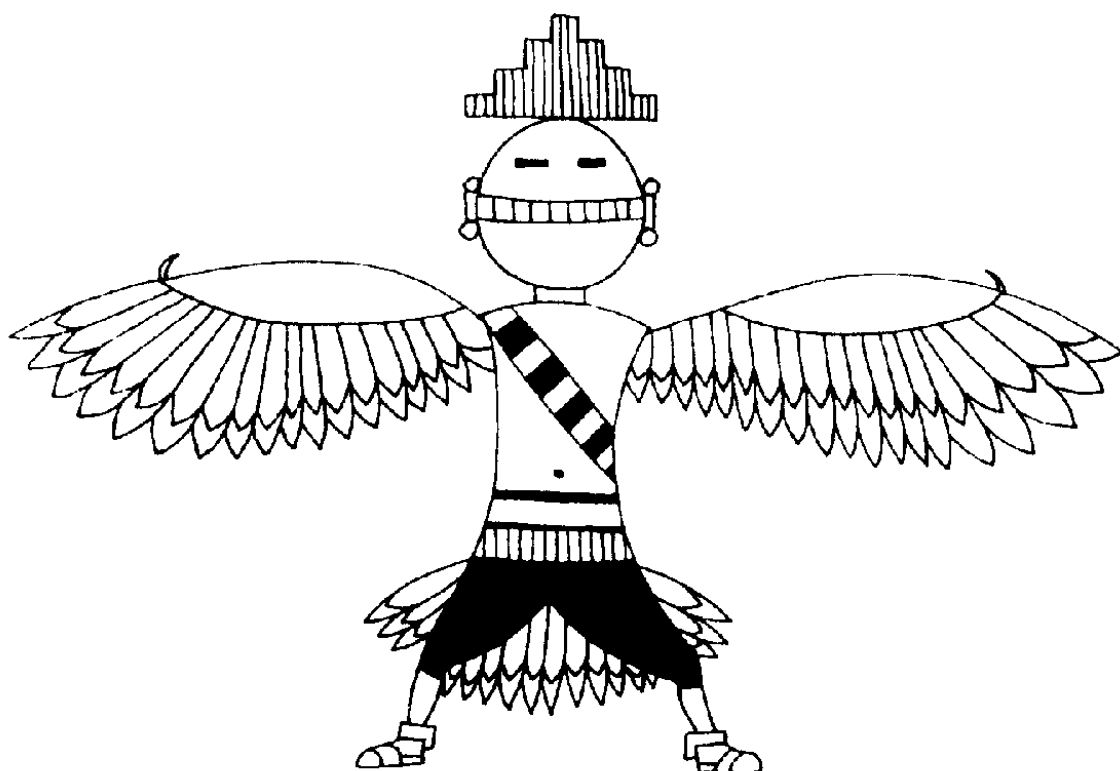
تویی که روز، روزتوست

زیبایش ساز.

زیبا خواهد شد

رنگهای رنگین کمانت را بنما.

از قبیلهٔ «نوتکا»



تارهای طلایی خورشید
این پسران سپیده دم،
با پاپوشهای زردشان،
سوسوزنان.

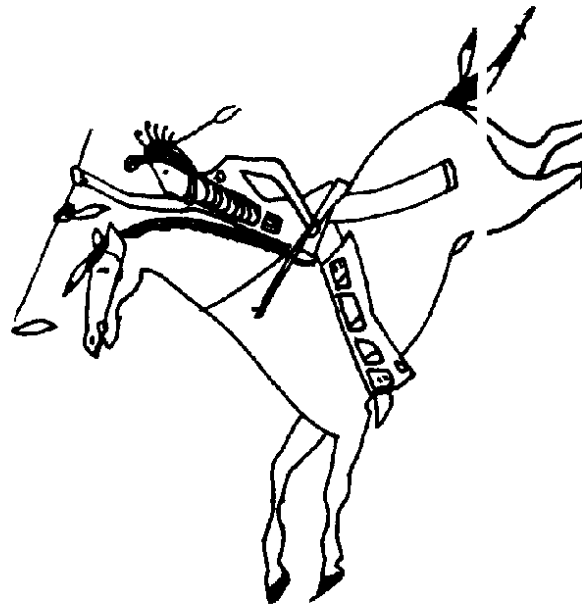
از قبیله «مسکالروآپاچی»

از چشمه سار رنگین کمان
به پرواز درمی آیند
سجاقکها!

از قبیله «زونی»

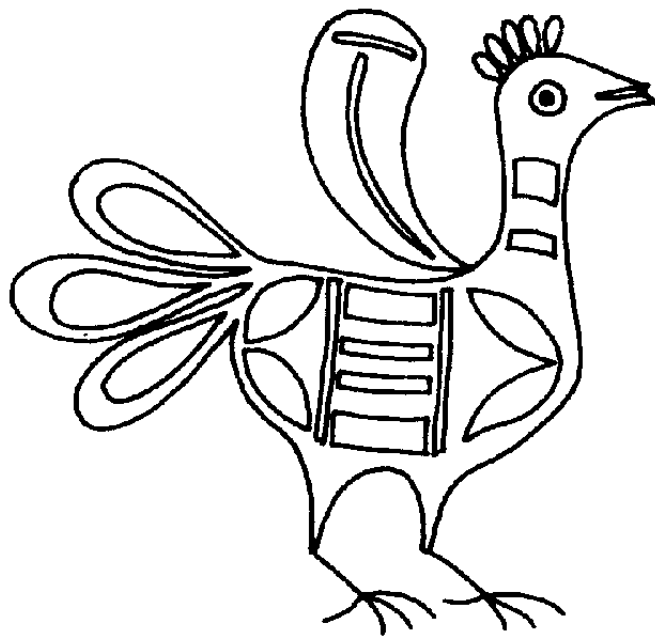
همه بیدارند، در تردیدم.
 بامداد است.
 ما همه هستیم. سپاس.
 بروید به تماشای اسبها
 گرگ مبادا کشته باشد اسبی را!
 برخیزید! به هر سوی بنگرید!

از قبیلهٔ «سفته بینان»



مرغ مینا، مرغ مینا،
 به سخن می آید بامدادان،
 می سراید بامدادان
 برای آدمیان است آری، به سخن می آید
 و سرود سر می دهد
 بامدادان

از قبیله «آکوما»



زنجره کوچک زرد
 بر ریشه های ذرت
 می جهد و می سراید.

از قبیله «پاپاگو»

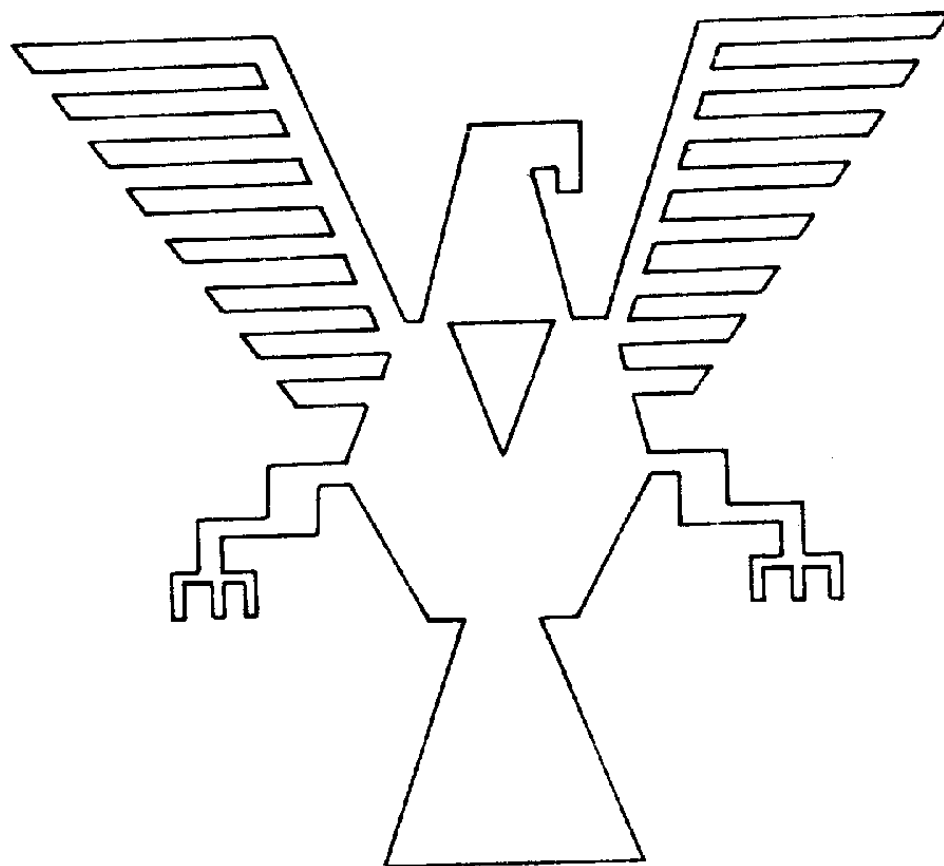


پهنه درختان [خشک]
 بیشه زاری [سبز] شده است
 دیگر باره
 دشت زیبا،
 صخره برآمده.
 میان دو ردیف درخت
 دو خانوار در خانه ای دراز
 هر خانوار در یک سوی.

از قبیله «ایروکوا»

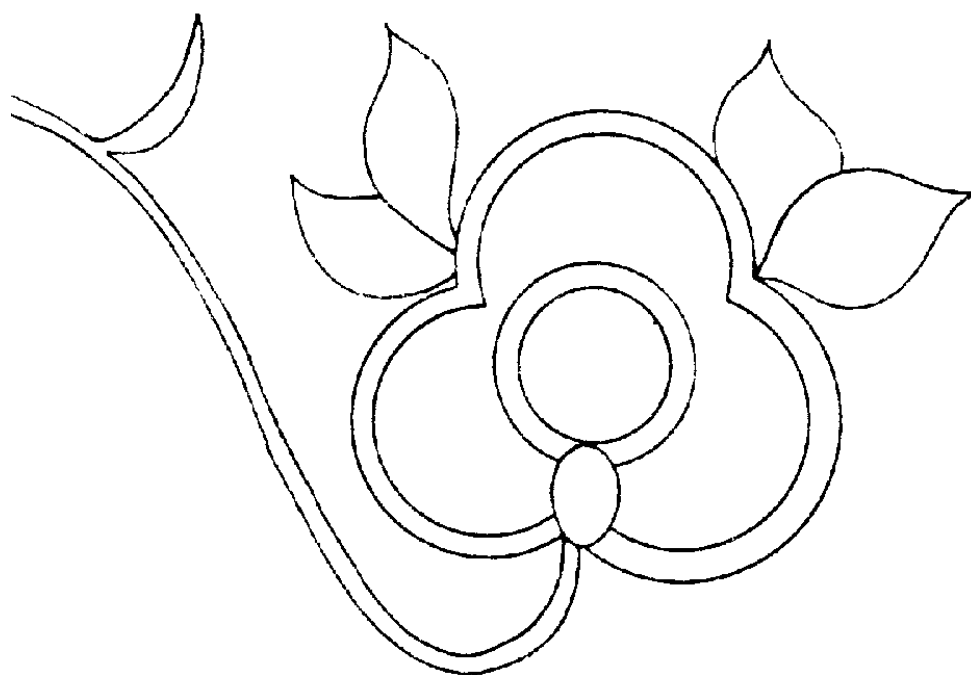
عقاب می گوید:
 «گیسوان طلایی خورشید
 بر بالهایم آرام گرفته اند،
 و تا نوک بالهایم گسترده؛
 یک گرد باد کوچک خاکستری
 می کوشد بگیردم
 در گذرگاهم؛
 و در چرخش است همچنان.»

از قبیله «پا پا گو»



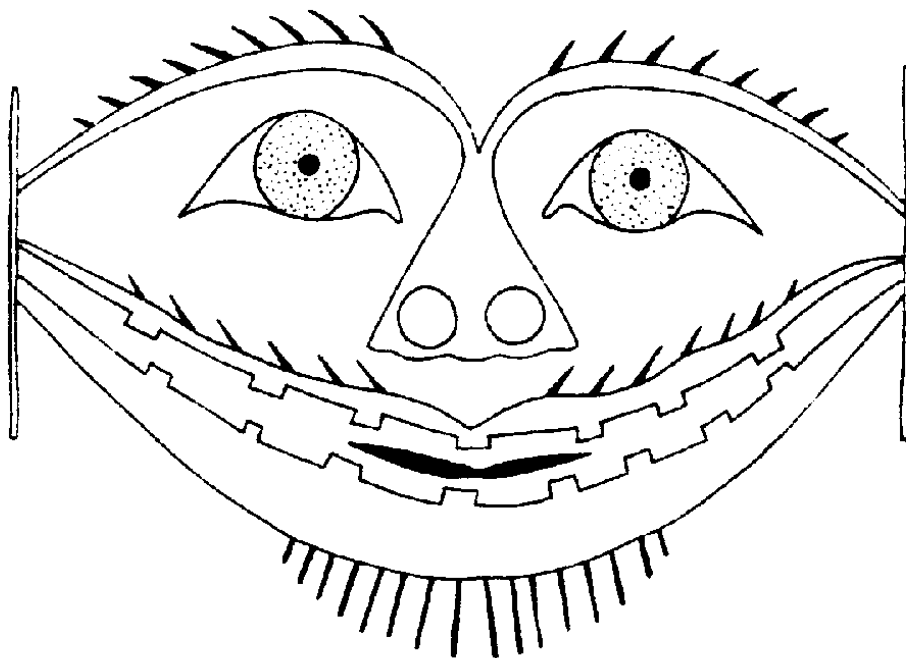
همچنان که چشمانم
چمنزاران را جست و جوی کنند
تابستان را از بطن بهار
حس می‌کنم.

از قبیلهٔ «چیپه‌وا»



پروانه، پروانه، پروانه، پروانه،
چون کودکی نوپا
که،
در تلاش است تا قدم از قدم بردارد.
وہ بین چگونه میان گلها بال بال می زند.

از قبیلهٔ «آکوما»

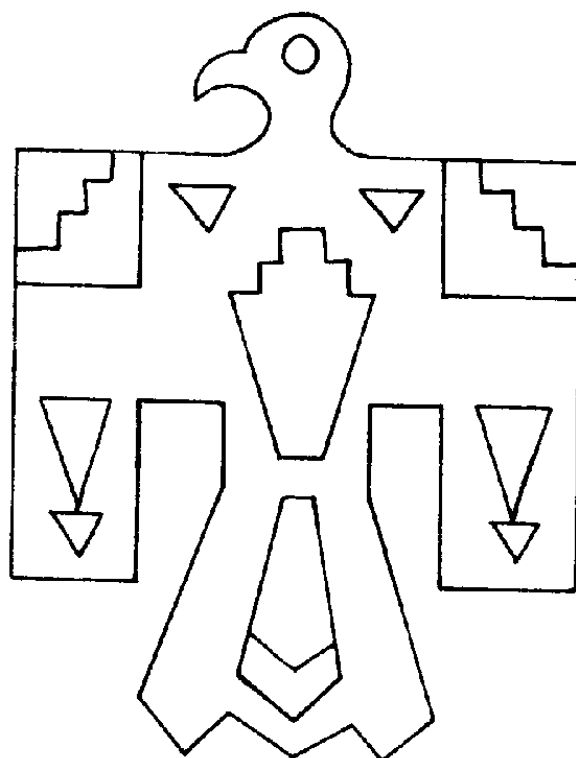


بر کناره جهان،
سپیده در کار دمیدن است.
درختان سرفراز می درخشند.
خوش دارم من این را،
سپیده در کار دمیدن است.

از قبیله «پاپاگو»

پر عقابی می بینم
دلاوری به چنگ آورده ام.

از قبیلهٔ «چیپه وا»



بر نسیم شناورند
پرهای من
هی یه!

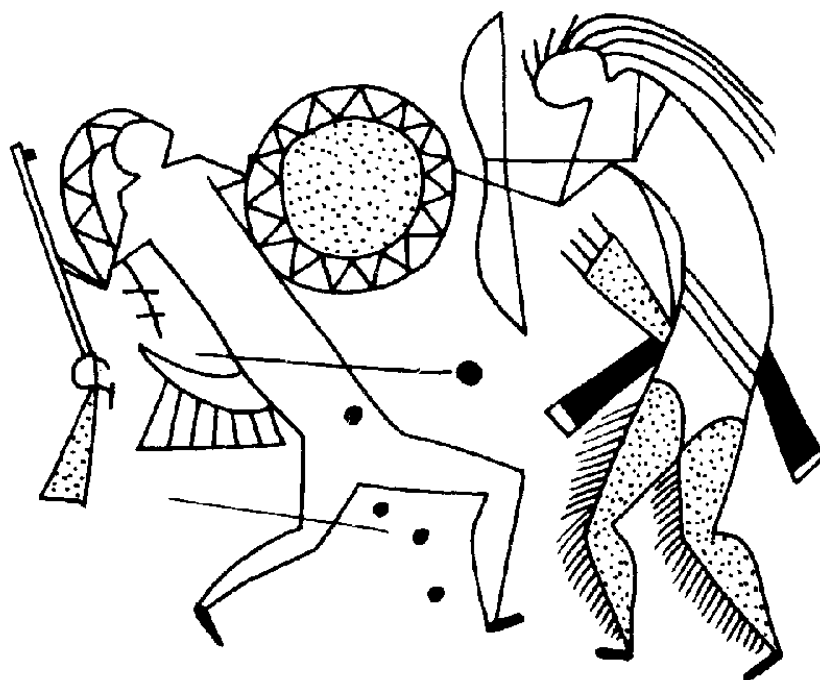
از قبیلهٔ «چیپه وا»

زنان قبیله «سو»
 شیون کنان خم و راست می شوند
 همچنان که مردان زخمی شان را
 گرد می آورند.
 به سوی ما باز می گردند

و

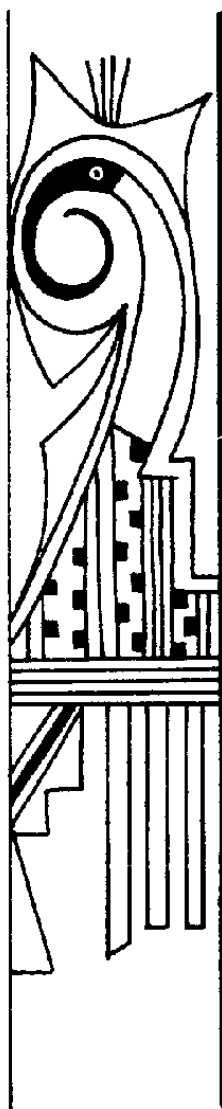
چه طنینی دارد
 هق هق گریه شان.

از قبیله «چیپه وا»



بانگی
 سرمی دهم
 صدای مرا بشنو
 سرزمین
 سرتاسر
 سرمی دهم
 بشنو
 من زنده خواهم ماند.

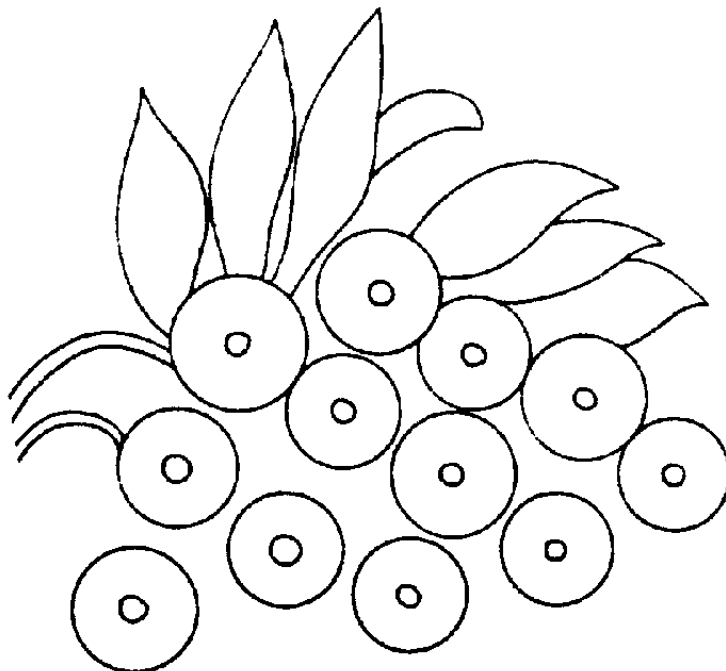
از قبیله «نتون سو»



به درخت سدر

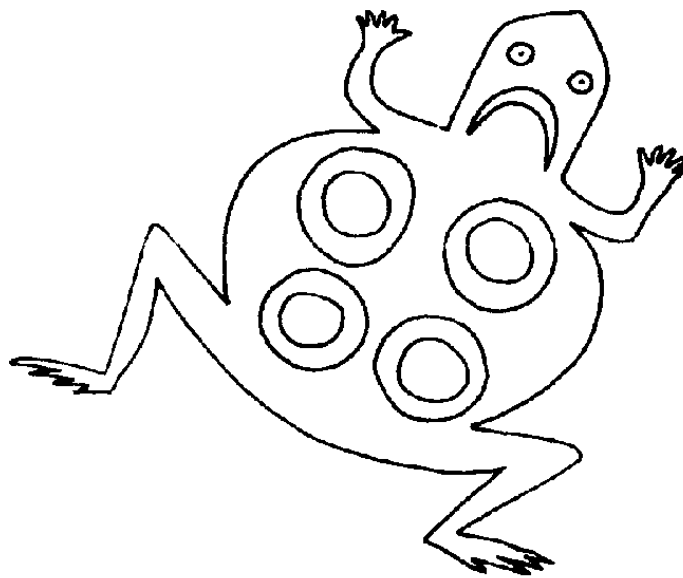
بنگر مرا، ای دوست!
من آمده‌ام تا تن پوش تو را به وام گیرم.
من آمده‌ام تا از تو تن پوش تو را درخواست کنم.
ای مایه زندگی دراز،
چرا که می‌خواهم از [پوست] تو
سبزی بیافم
برای سوسن‌ها.
از من خشمگین مباش، ای دوست!
درخواست می‌کنم!

از قبیله «کواکیوتل»



عنکبوت‌های سرخ کوچک
و غوکهای کوچک شاخ خاکستری
هر دو با هم باران سازند
فرو می بارند باران را.

از قبیله «پاپاگو»

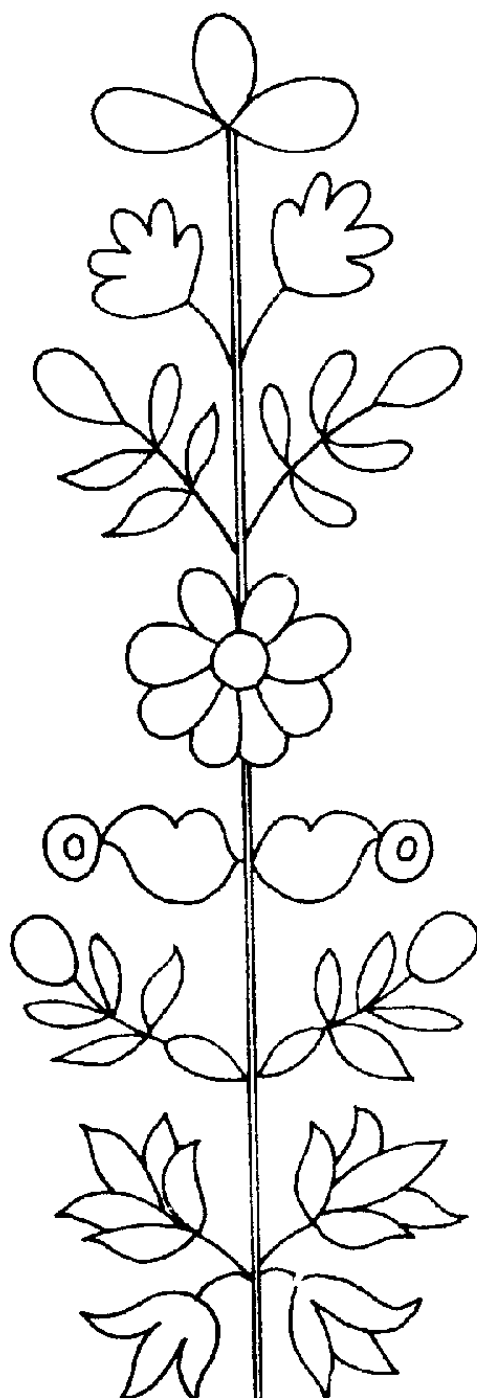


گردباد، آمد به سویم
گردباد، آمد به سویم
آمد و بر هر چیز [که بود] چنبر زد
و شتابان آمد
با آوازش.

از قبیله «پی‌ما»

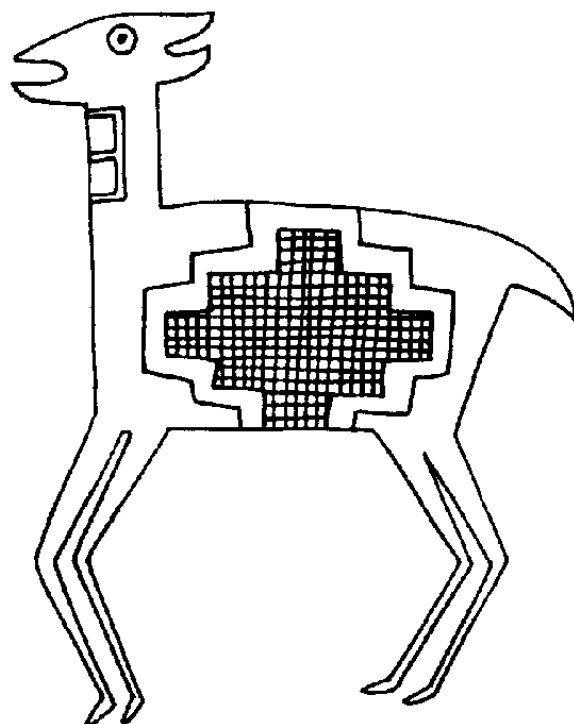
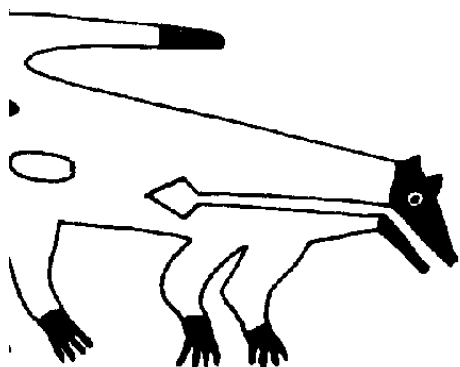
پدر،
برای من ساخت همهٔ اینها را،
درختها و جنگلها را
هر کدام در جای خویش،
ایستاده.

از قبیلهٔ «تتون سو»



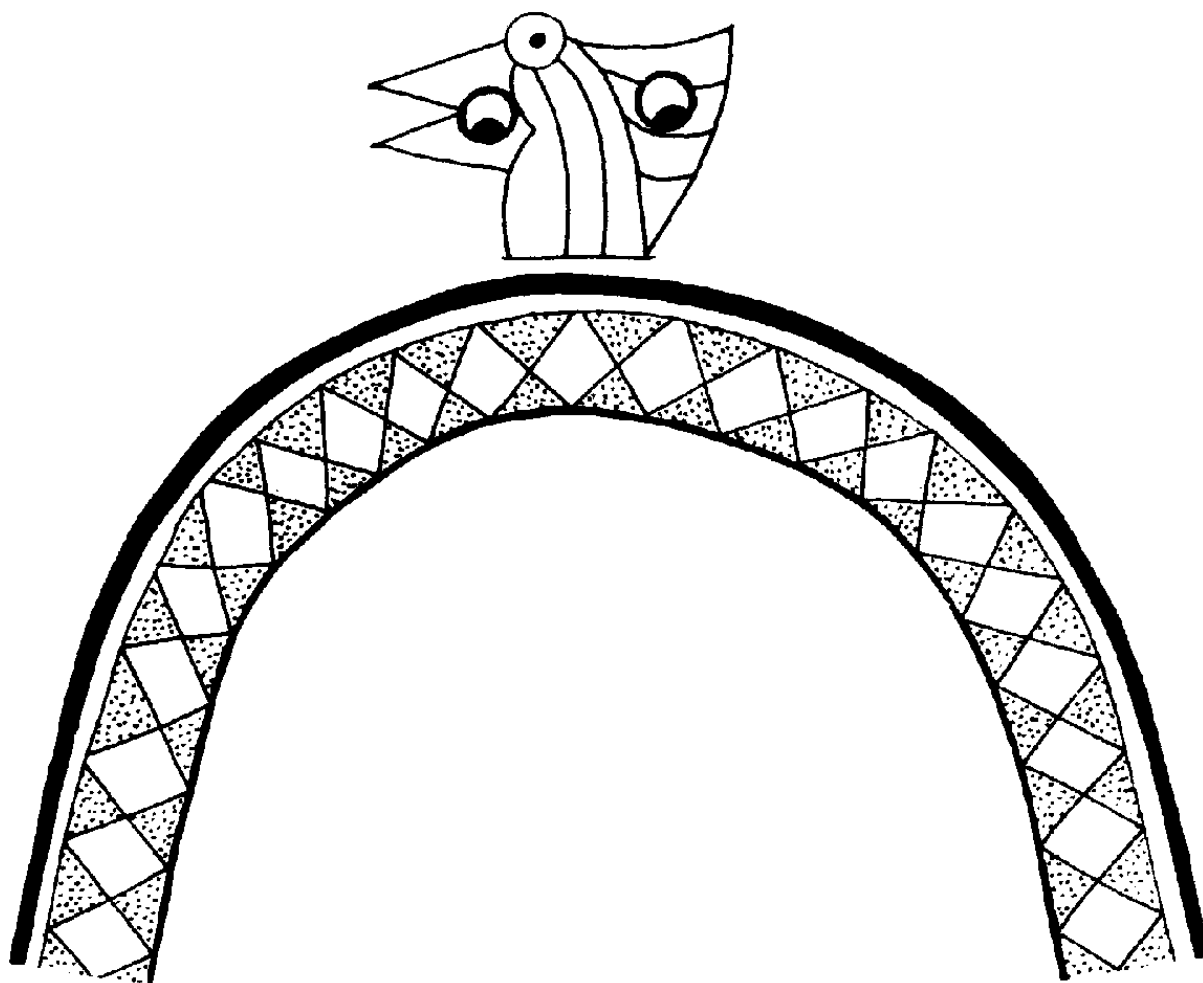
گرگ دیوانه،
دیوانه وار می خواند.
باد غربی می خروشد آن گاه.

از قبیله «توا»



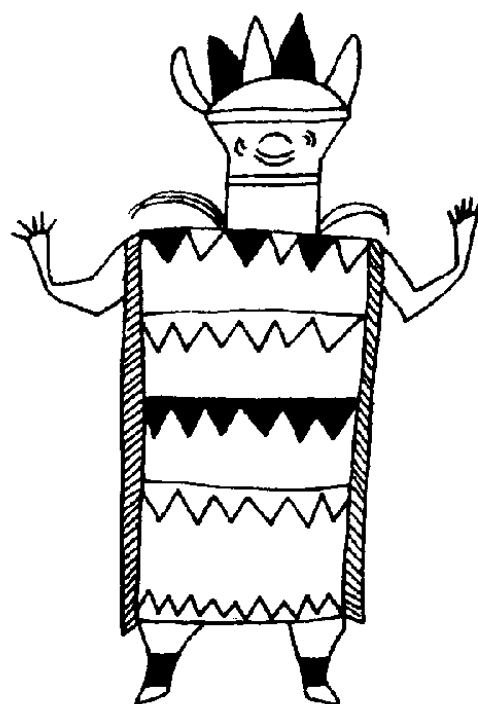
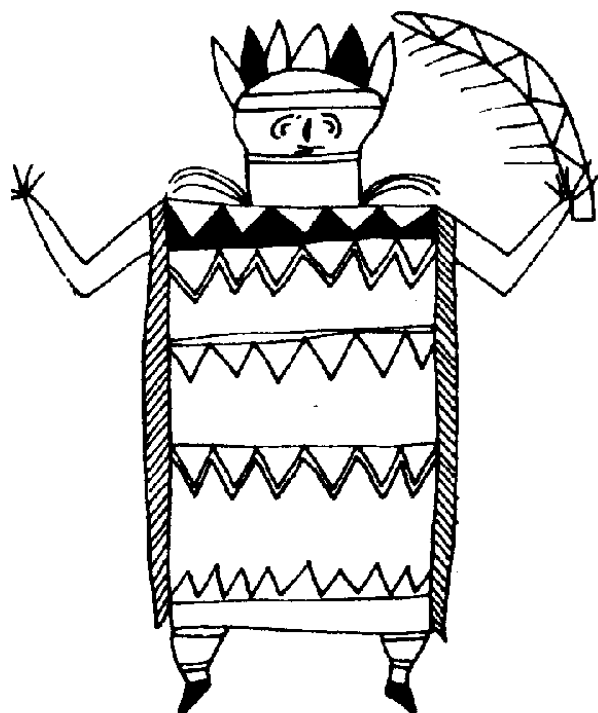
آهو، آهواز همین جا گذشت،
و این است ردّ او بر زمینِ مادر
پویان، پویان به سوی جنگل ژرف،
تازان، تازان.

از قبیله «کوچی تی»



این کی ست؟
این کی ست؟
که نور می افشاند،
بر بام کلبه من.
این منم - جغد کوچک
در راهم، می آیم.
این منم - جغد کوچک
می آیم
فرود، فرود می آیم.

از قبیله «چیپه‌وا»



پیران،
 می گویند:
 «تنها
 زمین
 پایدار است.»
 شما پیران
 راست می گفتید، براستی.
 حق با شما پیران است.

از قبیله «تئون سو»

خورشید!

آیا تو هرگز، هیچ

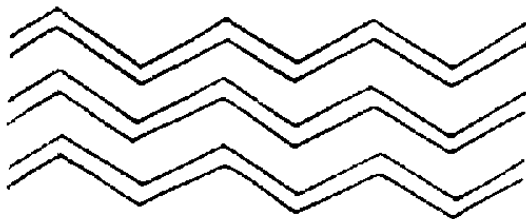
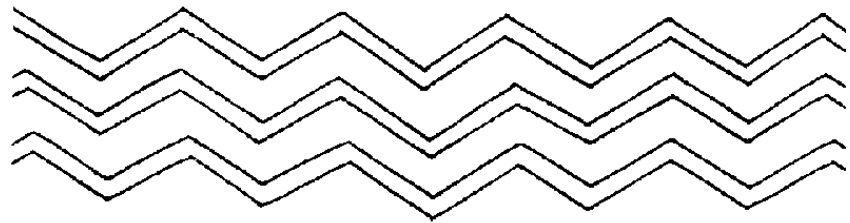
در جا نمی مانی، خسته.

ای که برفراز آسمانی!

از ابرها که میان تو و ما

فاصله انداخته اند؟

از قبیله «نوتکا»



آن گاه که روز، روزی ابری ست،

تندر به آرامی می خروشد؛

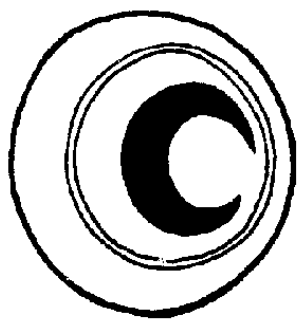
و باران به نرمی بر کومه ضرب می گیرد.

چه خوش است و چه دل انگیز،

خفتن.

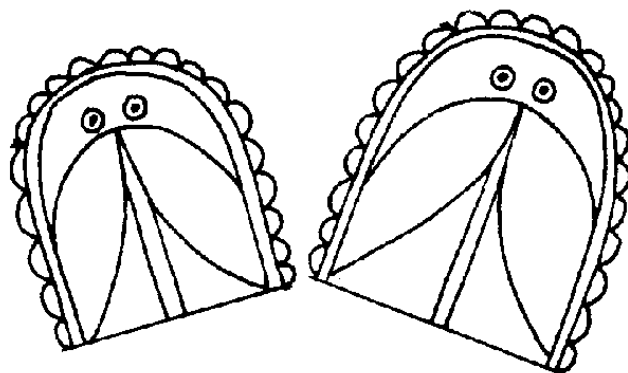
راستی، این چنین نیست؟

از قبیله «کراو»



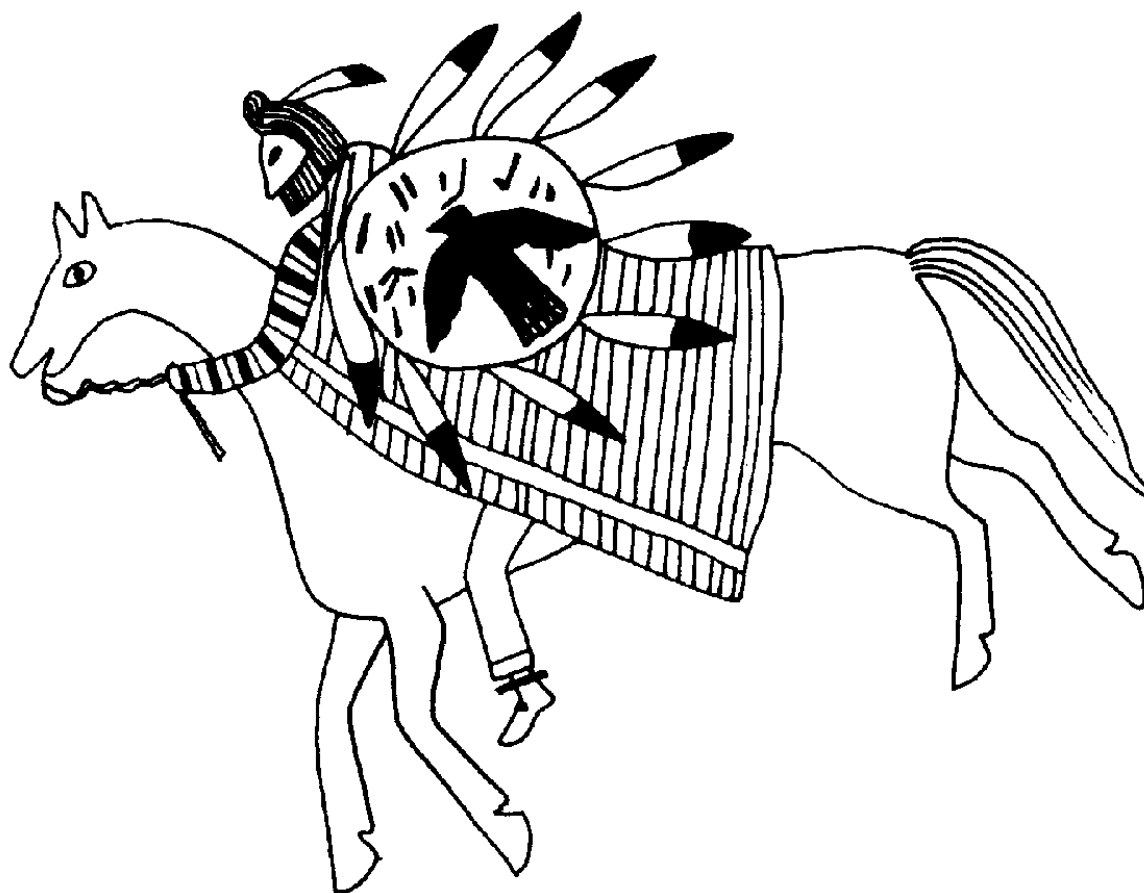
من، اینک، من
 مرا بنگر
 طلوع کنان به من می گفت
 من ما هم
 مرا بنگر.

از قبیله «تتون سو»



من خود را
 گرگی می دانستم
 اما جفدها جیغ می کشند
 و من از شب می ترسم.

از قبیله «تتون سو»

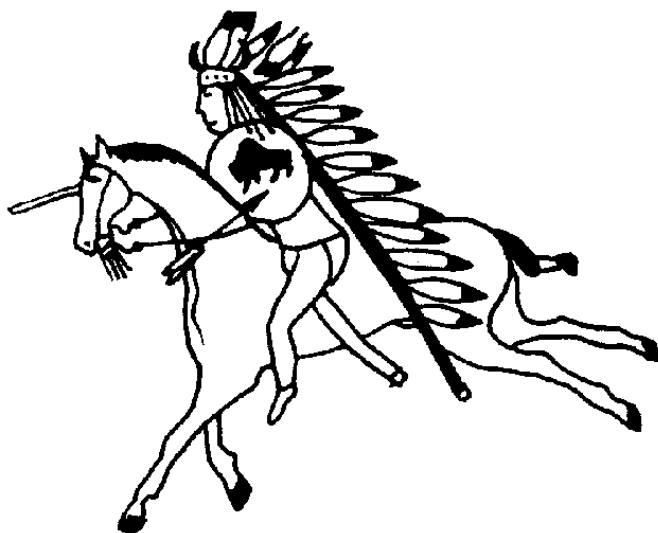


این دوست
اسب من
به گاهِ تاختن
پرواز می کند، انگار پرنده ای ست.

از قبیلهٔ «تئون سو»

مرد جوانی که آهنگ جنگ داشت،
دستش را به من داد
و بر بازوانش
بازوبندی زرد یافتیم.

از قبیله «شاین-آراپاهو»



«بوفالوی دلیر»

منم

در راه

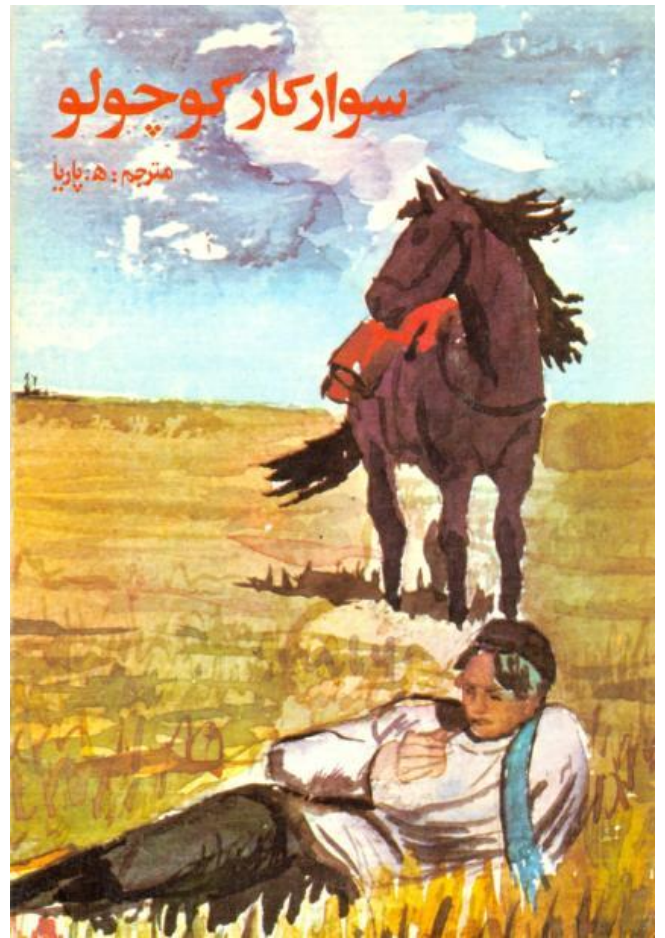
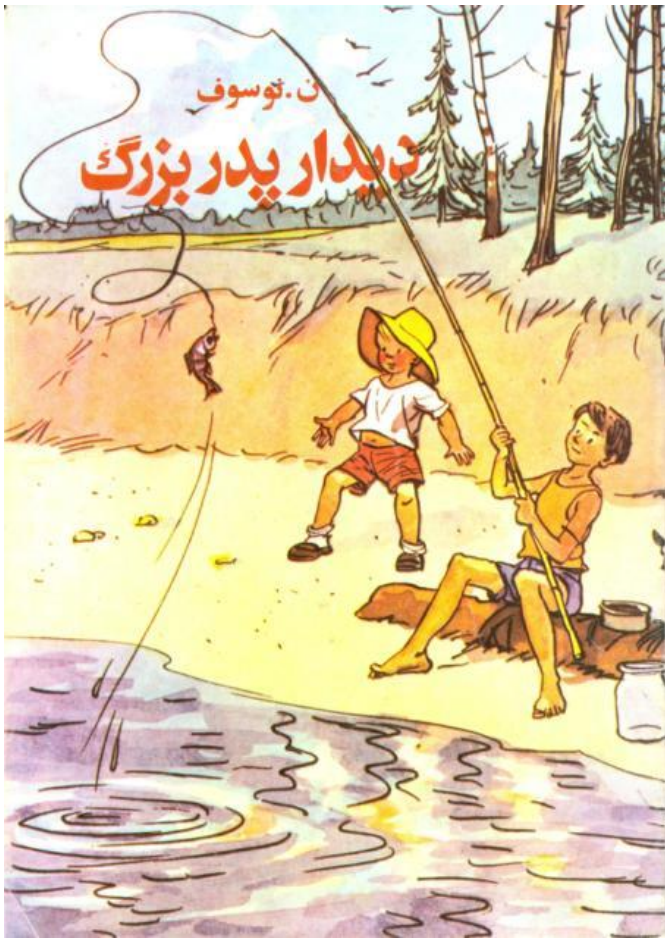
هی ... های ... هی ...

از قبیله «تتون سو»

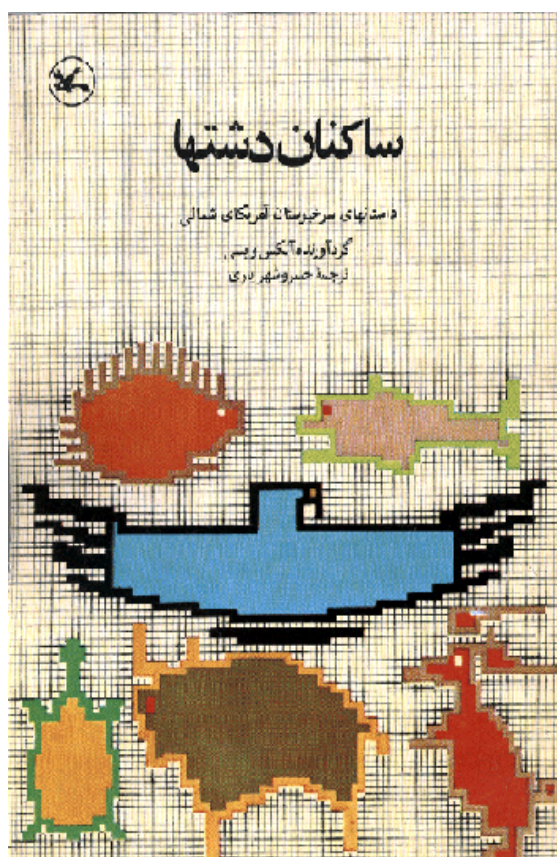
بچه های من
روز و روزگاری که دوستشان داشتیم سفیدها را،
میوه شان دادم،
میوه شان دادم.
آی پدر! به من رحمت آور
من از عطش گریانم
همه چیز از دست رفت.
چیزی برای خوردن ندارم،
وای! بچه ها!
سفیدها دیوانه اند و وحشی — واویلا!
اما ما باز هم زندگی می کنیم.
باز هم زندگی می کنیم.

از قبیلۀ «آراپاهو — کومانچی»

منتشر شد:

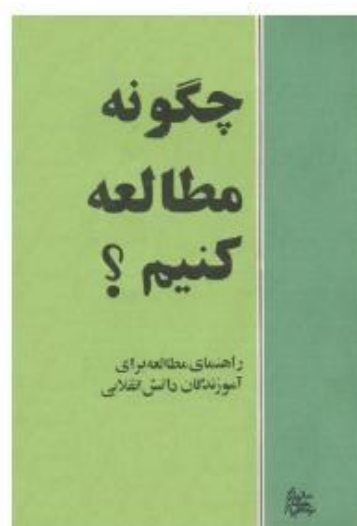


انتشارات کانون دانش آموزان ایران





انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران در «به سوی آینده»



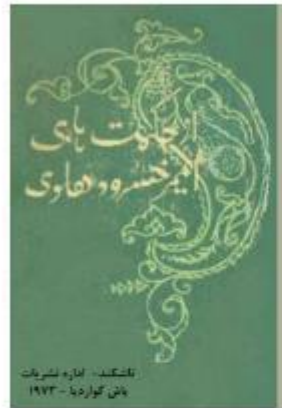
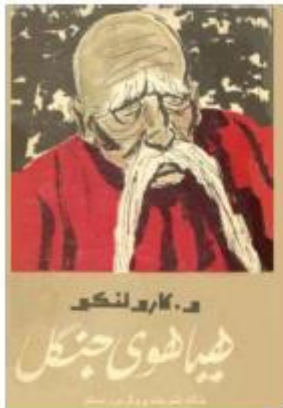
کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

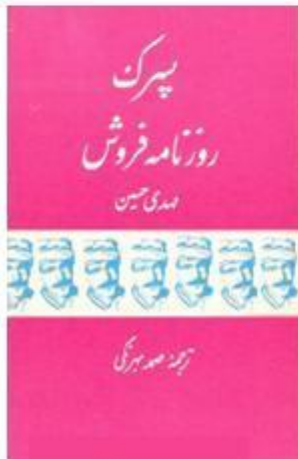
آثاری از **قدس قاضی نور** در «به سوی آینده»



کتابخانه «به سوی آینده»

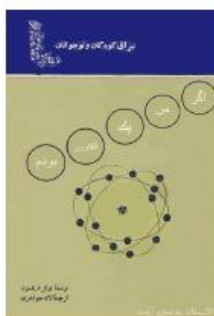
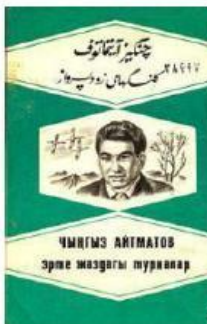
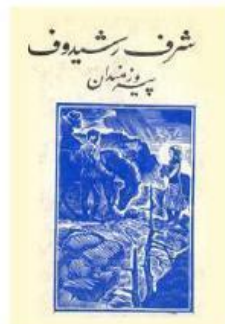
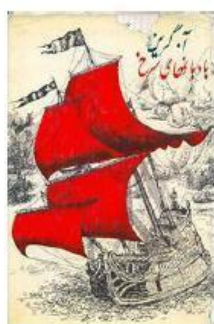
منتشر شد:





قاعده علم همین است خاص کت دهد از جمل و تکبر خلاص (امیر خسرو دهلوی)

در دست تهیه:



(... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده»
به افتخار قرار گرفتن قریب الوقوع در آستانه‌ی
هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین
توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و
زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی،
استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)

